

اشاره

اندیشه ی ساختن مدینه ی فاضله که در آن، شهروندان، فضیلت محور و ارزش مدار، زندگی کنند، از دیرباز، ذهن های متفکران و دل سوزان بشر را به خود مشغول کرده است . هر کدام از این متفکران و . . . برای رسیدن به آن جامعه ی آرمانی، راه حل هایی را ارایه کرده اند .

این نوشتار، دیدگاه ممتاز شیعه را برای تحقق دادن به آرمانشهر موعود بیان کرده است . راهکارهای شیعه، موقف حیاتی «بعثت» ، «غدیر» ، «ظهور» است .

انسان، برای رسیدن به آن جامعه ی آرمانی به قانون الهی (وحي) و تفسیر معصومانه (غدیر) و مدیریت معصوم (ظهور) نیاز دارد .

اندیشه ی ساختن مدینه ی فاضله که در آن، شهروندان، فضیلت محور و ارزش مدار زندگی کنند و زمینه ی بسط و توسعه ی معنویت و صلح و صفا و پاکی را - که به رشد و تعالی انسانیت می انجامد - برای آنان آماده کند، از دیر باز، در ذهن همه ی متفکران و مصلحان و دل سوزان جامعه ی بشری، مطرح بوده و هر کدام، به فراخور افق فکری خویش، طرحی در انداخته و الگویی را پیشنهاد کرده است . این که «راه صلاح و بالندگی انسان چیست و کجا است؟» و «چه گونه انسان می تواند مدینه ای را که در آن، قابلیت ها و استعدادهای خویش را به فعلیت برساند و جامعه ای در خور زندگی انسان و عاری از هر گونه جدال و بی عدالتی و مملو از خوبی و صلح و پاکی، بسازد؟» ، سؤالاتی است که جواب ها و راه حل های متنوع و مختلفی در مکاتب فکری گوناگون گرفته است .

مکتب تشیع، با نگاهی ژرف و واقع بینانه به حقیقت انسان و نوع نیازها و استعدادهایش، برای به سامان رسیدن امور و پدید آمدن جامعه ی آرمانی موعود، طرح نویی در انداخته و راه ممتازی را ارائه داده است .

ما، در این نوشتار، دکتترین حکومت مهدوی را - که مسیر تحقق و صراط مستقیم آن با گذر از سه موقف حیاتی - «بعثت» ، «غدیر» و «ظهور» انسان را به بهشت موعود و تحقق آن مدینه ی فاضله هدایت و رهنمون می سازد - ارائه می کنیم و از نوع ارتباط و تعامل این سه مهم با هم و اضطرار بشر به آن ها در تشکیل آن جامعه ی موعود، تحلیلی ارائه می دهیم .

یکم - بعثت (تحلیل جایگاه انبیا در زندگی انسان)

قبل از پرداختن به مسئله ی اضطرار بشر به انبیا و ضرورت استمداد فرشیان از عرش، باید رابطه ی انسان و نوع نیازش به پیامبر، تحلیل و تبیین شود تا در پرتو ضیای شناخت این رابطه، ضرورت یا عدم لزوم چنین مسئله ای روشن گردد .

پدیده ای در جهان بشری با نام «نبوت» ، رخ داده و عده ای به نام «انبیا» پیامی را از آسمان برای زمینیان آورده اند .

آیا انسان، محتاج سخن و راهنمایی آنان بود یا بدون گوش دادن به آن پیام هم، هیچ خلل و کاستی در حیات اش رخ نمی داد و جهان بی پیامبران و انسانیت عاری و خالی از پیام آنان، کامیاب و موفق بود؟

پیش درآمد بحث مان، نگاهی گذرا و کوتاه به سخن متفکران دینی در باب «لزوم بعثت انبیا» خواهد بود تا از متاع آنان استمتاع نموده و با بهره وری از تجارب فکری شان، به غنای بحث بیفزاییم. گرچه این قلم، فعلا، در پی کاوش و استقصای همه ی آرای مطروح در این عرصه نیست و سیر فراز و فرود و کسر و انکسار شان را در تاریخ به نظاره نمی نشیند، اما در پرده ی اجمال و اشارت، جان مایه ی سخن را چنین می توان عرضه کرد:

الف) بوعلی سینا، قافله دار عقل گرایان، در نوشته های مختلف خویش، لزوم بعثت انبیا را مطرح و مدلل ساخته و می گوید:

جامعه ی انسانی، برای بقا و تداوم، نیاز به قانون عادلانه دارد. عدالت، ضامن بقای اجتماع و پاسدار آن است (1) از طرفی، وضع قانون عادلانه، از سوی بشر، به دو جهت، امکان پذیر نیست: نخست آن که بشر، قادر به تشخیص «حقیقت» نیست؛ زیرا نمی تواند خود را از اغراض، تهی کند، و عدالت، فرع شناخت حقیقت است، لذا بشر، به خاطر عدم دست یابی به حقیقت، نمی تواند عدالت را به چنگ آورد.

ثانیا، بر فرض که حقیقت، صید انسان شود، لکن قانون بشری، ضمانت اجرا ندارد و بشر، برای قانون عادلانه و بقای حیات اجتماعی خود، محتاج وحی و نبوت است که وحی، هم حقیقت را همان طور که هست، برای پیامبران مشخص می کند و هم با وعده و وعید خود، ضمانت اجرای آن را بر عهده می گیرد. (2)

ب) متفکر و علامه ی فقید، مرحوم طباطبایی نیز در نوشته های خود، راز و رمز این ضرورت را در دو جا می جوید و لزوم پدیده ای به نام بعثت را دو گونه موجه و مستدل می سازد: نخست آن که می گوید: استخدامگری بشر، بهترین دلیل بر ضرورت نیاز انسان به پیامبران است. انسان، براساس طبیعت و فطرت خود، موجودی استخدامگر است و غریزه ی استخدامگری، موجب اختلاف در تمام شئون حیات می شود. از طرفی، اختلاف، جز در سایه ی قانون، حل و فصل نمی شود و از آن جا که بشر، خود، خاستگاه و منشا اختلاف است، نمی تواند بر طرف کننده ی اختلاف باشد و برای رفع آن، قانون وضع کند، لذا عامل بر طرف کننده ای را باید بیرون از دایره ی انسانی و فراتر از آن یافت، و پر واضح است که ارتباط آن عامل فرا انسانی با جهان انسانی، همان چیزی است که تحت عنوان وحی و نبوت یاد می شود، لذا بعثت لازم است. (3)

دیگر آن که ایشان، با طرح این نکته که انسان، موجودی دو بعدی است می گوید:

علاوه بر جسم و بعد مادی، بعد معنوی نیز دارد و روشن است همچنان که برای بعد جسمی و مادی، برنامه می خواهد، برای بعد معنوی و آن جهانی نیز برنامه می خواهد و این مهم، جز در سایه ی وحی و نبوت، میسر نمی گردد، لذا نبوت برای جهان بشری، امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. (4)

در کنار این قبیل ادله، دو نوع دیگر نیز طرح شده است: یکی با توجه و نگاه کار کردی به فعالیت انبیا، ضرورت وجود آنان را مستدل می سازد. تبیین گزاره هایی که عقل از بیان آن عاجز است و تامین آسایش روان و امنیت روحی که حوادث و مسائل مشکل آفرین و مصائب و شرور را برای انسان توجیه می کند. به عبارت دیگر، حل گره های کور زندگی انسانی که جز با سر انگشت وحی گشوده نمی شود، ضرورت آن را موجه می کند. (5)

این نگاهی کوتاه و اجمالی به بخشی از ادله ی متفکران در لزوم بعثت بود که می توان به نقد برخی از آن ها پرداخت.

جهت برطرف ساختن اختلافات و زدودن آن از چهره حیات انسانی (6) و طرح عدم توفیق انبیا در رسالت خطیر

خویش، در جهان خارج - که نه تنها ریشه سوز اختلاف نبوده اند که زمینه ساز اختلاف عمیق دیگری بودند - و یا محدود کردن قلمرو فعالیت انبیا با طرح «خدا و آخرت، هدف بعثت انبیا»، مسائل و مصائبی است که بر تفکر سنتی و تلقی گذشتگان از تبیین جایگاه و پایگاه حجت در حیات انسان، وارد شده است .

حال، به سؤال اصلی بر می گردیم . آیا حجت و پیامبر، در حیات بشری، ضروری و ناگزیر است یا می توان برای آن جایگزینی یافت؟

تحلیل درست و منطقی این سؤال، نیازمند تحلیل دست کم دو نکته ی اساسی است: نخست، تعریف انسان و تحلیل و تعیین استعداد و خواسته هایش، و دوم، تبیین عملکرد و جایگاه رسالت رسولان الهی در عرصه ی حیات بشری .

انسان، از کجا، تعریف خود و تحدید اندازه ها و تبیین خواسته ها و تحلیل آرزوهایش را می گیرد؟ اگر بخواهیم با دین، انسان را تعریف، و حدود استعدادها و حوزه ی نیازهایش را مطرح کنیم و آن گاه در میان خواسته هایش، نیاز به دین را بگنجانیم، قطعاً، دوری پیش خواهد آمد که استحکام این راه را متزلزل می کند، لذا ناگزیریم، حداقل، مبانی و مبادی شناخت مان از انسان و برخی از نیازهایش را در بیرون حوزه ی دین مشخص کنیم و آن گاه به سراغ پیام حجت های الهی رفته و آن را به گوش بگیریم .

انسان، می تواند با نگاه و تأمل در خود، ضرورت نیازش را به پیامبران، عموماً، و حجت، بخصوص، بیابد . با نگاه به خود، استعدادهای عظیم و بی پایان اش را درک می کند و می یابد که وجود او، از زندگی محدود دنیایی، وسیع تر است . این، به شهادت وجدان روشن است . تاریخ نیز شاهد صدق این مدعا است . زیرا کسانی که به دین نیز گرایشی نداشته اند، عظمت استعدادهای انسان را ستوده و به فزونی استعدادها از نیاز حیات مادی گواهی داده اند . (7)

انسان، به شهادت استعدادهایش و ظرفیت و سعه ی وجودی اش، محدود نیست و ادامه دارد، چنان که از دست و پا داشتن جنین و استعدادهای آن، می توان فهمید که محدود به دنیای رحم نیست و ادامه خواهد داشت، از خلقت و ظرفیت و استعداد سرشار انسان، می توان پی برد که ادامه دارد و محدود نیست، لذا با تأمل و تعمق در خود انسان و شناخت ظرفیت و سعه ی وجودی اش، ادامه ی حیات او و استمرار وجودش و مقصد حرکت اش (معاد) اثبات می شود . با تفکر و تأمل در خود، بدون استمداد از گزاره های دینی، می توان فراتر بودن استعدادهای انسان از حیات مادی را فهمید و فی الجمله، نیازها و خواسته هایش را تبیین کرد .

دین، از همین احساس نیاز اولیه، شروع می شود . در درون نهاد و فطرت همه، گرایش به منبع لایزالی که جواب سؤال ها و درخواست هایش را از او بگیرد، وجود دارد . دین نیز از همین احساس و شعور فطری و باطنی انسان ها، استفاده کرده است . قرآن مجید می فرماید:

«لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم . . . فما یکذبک بعد بالدين» (8)

خلقت در «احسن تقویم»، یعنی، تأمل در وجود خود که به حکم وجدان، حسن و سرشاری استعدادها را درک می کند، بهترین گواه بر «یوم الدین» است که او را ناگزیر از حرکت می کند و جایی برای انکار آن باقی نمی گذارد . حرکت و جریان انسان به سوی معاد، در قوس صعود، روی دیگر سکه ی حرکت اواز خدا و مبدا آفرینش در قوس نزول است . این دو، با هم متلازم اند، لذا شناخت انسان و درک عظمت او، با شناخت مبدا و معاد، ملازمه دارد و با نگاه به انسان و درک عظمت وجودی اش، معاد و مبدا، مسئله ای ناگزیر و غیر قابل انکار می شود .

آگاهی بر این نکته ی دقیق، از روش کتب آسمانی که برای اثبات مبدا هستی، استدلال نکرده اند (9) نیز میسر

است . خدا، جواب سؤال ها و خواسته های ما است و انسان، با فرض تفکر در خویش، ناگزیر است که خدا را بشناسد و نه تنها نیاز به برهان برای اثبات ندارد که حتی قابلیت انکار نیز وجود ندارد . عمیت عین لاتراک با درک و فهم مبدا و معاد و پی بردن به عظمت استعدادها و قوه های انسانی و حرکت اش به سوی کمال و مقصد نهایی، نه تنها نیاز به راهنما، که اضطرار به او درک می شود . اگر راه و حرکت باشد، آن هم حرکتی بی نهایت، و از طرفی، نقص ها و کاستی هایی باشد، نقص در فهم و تصمیم و راه یابی و حتی کیفیت حرکت کردن، انسان، خود را مضطر به وجود راهنما و مربی می بیند و هیچ نیازی را مهم تر و حیاتی تر از آن نمی داند؛ زیرا، اگر راهنما نباشد، راه، گم می شود و گم شدن راه، مساوی با توقف یا حرکت بی جهت است، و هر دو، به معنای مرگ استعدادها و تباه کردن ظرفیت ها است .

در این نگاه، حرکت و حیات با امام، حیات طویه، و زندگی بدون او و غافل از او، مرگ یا تحرک جاهلی است! با این توجه، می توان رمزی از رموز تشبیه امام و ولایت به آب را فهمید . آب، سبب زندگی است و معرفت و اجابت دعوت رسول برای زنده ها، پیام زندگی دارد:

«یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم .»

با این نگاه، نه تنها بشر، محتاج بعثت که مضطر به او است و هیچ گزینه ای نمی تواند خلا آن را پر کند، نه عقل جمعی بشر، و نه تجربه های عرفانی و نه هیچ چیز دیگر .

عظمت استعدادها، به بی نهایت بودن مسیر حرکت شهادت می دهد، و انسان، در هر حال، در حرکت است و توقف او، مرگ است . انسان، در هر حال، هویت خود را متجدد و مختلف می بیند و این اختلاف، اختلاف در عوارض نیست، بلکه ناشی از اختلاف اطوار و درجات و مواقف است که حرکت دائمی او را تا لحظه ی مرگ، به اثبات می رساند . (10)

هر چه انسان اوج بگیرد و مسیر را بیش تر بپیماید، این اضطرار را بیش تر لمس می کند، لذا در هیچ انسانی و در هیچ لحظه ای از حرکت، نمی توان از حجت، بی نیاز بود .

بی پیر، مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی

طرح استغنائی ممدوح و مذموم و تشبیه رابطه ی انبیا و مردم به رابطه ی طبیب و مریض و معلم و شاگرد که سعی در اغنای مخاطب از خود دارند، (11) نشان از تحلیل ناصواب انسان و ظرفیت و حرکت او است . اضطرار انسان ها به بعثت، نتیجه ای است که این مقدمات، در اثبات آن گذشت .

دوم - غدیر

نیاز و اضطرار به بعثت، قانون و راهنمای الهی، در نگاه غیر شیعی، با ختم نبوت اشباع شد و بلوغ تفکر بشری و سیری طبع اش؛ احساس کاذب استغنائی از وحی را در دماغ اش پروراند، و تصور کرد که مستغنی از پیامبر و حجت - با هر تحلیلی که صورت بگیرد - می توان از سفره ی وحیانی آنان سود جست . از دید برخی، گرچه بشر، در رفع مخاصمات یا یافتن راه کمال خود، نیاز به وحی و حجت آسمانی داشت و این قانون و برنامه، با تلقی و "ابلاغ معصوم" برای نجات بشر از حیات هبوط زده، بر آنان عرضه شده است، ولی با ابلاغ قانون کامل - که کمال خود را در فرایندی تاریخی در گذر زمان و پیدایش زمینه ها، کسب کرده - می تواند با فهم و تفسیر خویش از این مائده ی آسمانی، تعیش کند . پلورالیزم و نسبیت فهم و حجیت همه ی آن ها، استغنائی از حجت را در دوره ی ختمیه مطرح می کند . "حسبنا کتاب الله" شعار کفایت و استغنائی بشر از حجت الهی و معصوم است . ادعای

توان بهره‌وری عقول ناقص فرشیان با اتکای به "قیاس و استحسان" بدون اتکا و بهره‌وری و استمداد از فهمی آسمانی و معصومانه از سفره‌ی وحیانی انبیا است.

غدير، اضطراب بشریت به تفسیر انسان رهیده از هوس و کشش و طمع و تهدید است. عصمت، یعنی آگاهی و آزادی، آگاهی به مسیر و آزادی از همه بندها و رقیت‌ها و کاستی‌ها.

غدير، رد حجیت فهم‌ها و تکثر آن و رد استغنائی بشر از فهم حجت معصوم و توان بهره‌وری مستقل از کتاب الهی است، در برابر شعار «حسبنا کتاب الله» است که هم دوش و هم زیستی قرآن با عترت، قانون الهی با فهم معصوم، را بیان می‌کند.

رحلت و کوچ پیامبر و ختم سلسله‌ی نبوت، در گرو قرار گرفتن قانون (کتاب) در کنار عترت (فهم معصوم) است و ضلالت و گم کردن راه، در تفکیک آن دو، و طرح استغنائی از حجت در حوزه‌ی فهم دین است.

به گوش نداشتن پیام غدير در تاریخ، گواه است که تلاش همه‌ی رسولان هدایت که تبلور آن، در قرآن محمد صلی الله علیه و آله بود، اگر در کنار فهم معصوم قرار نگیرد، نه تنها راه را نشان نمی‌دهد که ممکن است به بیراهه برساند؛ چرا که قرآن محمد صلی الله علیه و آله کتاب صامت هدایت، «حمال ذو وجوه» و قابل تاویل‌های ناصواب و کج راهه‌های بسیار است. قرآن، آن گاه راهنمای انسان به سوی کمال است که «کتاب ناطق» و «فهم معصوم» در کنارش و مفسر و مبین‌اش باشد.

به شهادت قرآن و غدير، حجت الهی و فهم معصوم، ضرورت زندگی بشر برای راهپیمایی در مسیر هدایت و سعادت است. انسان، در حرکت مستمر خویش، همچنان که محتاج برنامه و قانون فراطبیعی است، محتاج فهم برتر معصوم که ملاک و میزان صحت و سقم بقیه‌ی فهم‌ها، است تا سردرگم و گرفتار تشتت نشود. (12) منهای معصوم حرکت کردن، انسان را گرفتار بی‌راهه‌های زیادی می‌کند و همراه آنان (13) حرکت کردن، یعنی گام زدن در صراط مستقیم و مطمئن:

«انتم الصراط الاقوم». (14)

تا کنون احتیاج و اضطراب انسان در مسیر حرکت به سوی آرمانشهر نبوی، به دو عامل قانون الهی (وحي) و «تلقى معصومانه‌ی» آن از سوی پیامبران الهی و تفسیر و «فهم معصومانه» از آن در تفکر و نگاه شیعی بررسی شد.

سوم - ظهور

اینک مسئله‌ی حیاتی و سرنوشت ساز دیگری مطرح می‌شود. آیا در حرکت بی‌نهایت انسان و تحقق آرمانشهر موعود، این دو عامل، کافی است و با وجود قانون و فهم‌عاری از خطا، بشریت به سر منزل مقصود می‌رسد یا خیر؟ آیا برای تکمیل این فرآیند، حلقه‌ای مفقود است که باید آن را یافت؟ سؤال را به گونه دیگر طرح کنیم. اگر عناصر لازم برای هدایت بشری، طبق قواعد عقلی و کلامی، تهیه و تعبیه شده است، چرا بشریت و حتی مسلمانان و شیعیان، به آرمانشهر موعود و مدینه‌ی فاضله نرسیده‌اند؟ اگر عناصر لازم، ناکافی است، چه حلقه‌ای مفقود است؟ علت فقدان آن چیست؟ چه گونه محرومیت جامعه‌ی بشری از این فیض و شاه‌رگ حیاتی که بدون آن تمام برنامه‌ها بی‌نتیجه مانده است، توجیه و تحلیل می‌شود؟

کند و کاو و تفحص از حلقه‌ی مفقود که سعادت بشریت، رهین آن است، کارگشا است و تحلیل آن، تا بیابیم که این اضطراب چگونه در دورانی گرفتار فترت شده است، بسیار مهم به نظر می‌رسد.

در تفکر شیعی، حلقه‌ی مفقود - که بسیار حساس و حیاتی است - آن است که نه تنها انسان‌ها برای پیمودن

مسیر خود محتاج به تلقی معصومانه از وحی و تفسیر صواب و برخاسته از عصمت آن است که در اجرای آن قانون و برداشت نیز محتاج به توان و «مدیریت معصوم» اند. این، همان خلای است که پس از رحلت پیامبر به وجود آمد. با وجود اعتراف به فضل و علم و فهم ممتاز علوی، با بهانه های کودکانه، عرصه ی مدیریت جامعه را مستغنی و مستقل از توان معصوم معرفی نمودند و تاریخ، در عمر دراز خود، سرخوردگی انسانیت را از این محرومیت، به کرات مشاهده کرده است.

در این نگاه و با این تحلیل، تحقق جامعه ی آرمانی برای شهروند فضیلت مدار یا جامعه ی توسعه یافته، محتاج سه عامل است:

نخست، برنامه و قانون کامل و جامع که همه جانبه باشد و خیر و صلاح جامعه را در نظر گرفته باشد. این مهم، با خاتمیت و به دست پر برکت سید رسولان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، همو که فرمود: «اوتیت جوامع الکلم» (15)، که تبلور و ظهور آن را در جامعیت دین و شریعتش نظاره گر هستیم، حاصل شد.

دوم، فهم و برداشت صحیح از قانون. هر اندازه، قانون، بی نقص باشد، اگر مفسر آن، ناقص باشد، در اندام زیبای آن، اعوجاج می اندازد. تاریخ، شاهد صدق گفتار ما است که گروه های مختلفی، از همین قانون کامل الهی، برداشت های ناصواب و خطرناکی داشته اند تا آن جا که فهم معصوم و مطلع و آگاه (علی علیه السلام) را بر آن داشت که بفرماید:

«کلمة حق یراد بها الباطل».

خوارج و جریان تفکر اشعری گرایی و تفکر اعتزالی و... از این نمونه اند.

این مهم نیز با جریان امامت معصوم که ملجا و مرجع علمی و ملاک صحت و سقم فهم ها است، در تفکر شیعه، تامین شد.

سوم، مدیریت و اجرای کامل این قانون است. این، نیز در گرو عصمت است؛ زیرا، انسان اسیر جهل و خواهش... از اجرای قانون عدالت الهی، عاجز است. او، که مطیع شهوت و قدرت و ثروت است در اجرای قانون شریعت، تعلل می وزد.

با تحقق این مهم، اصلاحات بشری و حرکت به سوی کمال، به سر منزل مقصود می رسد.

نکته ای که باید تحلیل و تبیین شود، این است که «چرا جامعه ی بشری، از این عامل محروم است؟» و «خدای که دو عامل و زمینه ی قبلی را فراهم کرده چرا زمینه ظهور و تحقق عامل سوم را فراهم نکرده است؟» و «اصولا، تکلیف انسان ها در دوران بیت حجت چیست؟» و «در تفسیر قانون و در اجرای آن، چه باید بکنند؟» آیا این نسل گرفتار ظلمت و مستحق لعنت اند که از مواهب بی بهره باشند یا راز و رمز مسئله را در جای دیگری باید جست؟ روشن شدن این نکته، مرهون این است که بدانیم، امام و حجت الهی، در یک منظر، دو رسالت خطیر بر عهده دارد: الف) تفسیر قانون؛ ب) اجرای قانون.

ائمه علیهم السلام برای تعلیم برداشت صواب و فهم صحیح از قانون، تلاش مستمر و ستودنی داشتند و سعی وافری کردند تا اصحاب خود را با شیوه ی فهم دین - اجتهاد - آشنا کنند.

علینا لقاء الاصول و علیکم بالتفریع، از این نمونه است.

اوج این حرکت را در زمان عسکریین علیهما السلام با ارجاع مردم در وجوه شرعی و فتوا به وکلای خویش مشاهده می کنیم که شیوه ی فهم بشری از قانون الهی، را تعلیم و تصویب نموده اند و اندازه ی لازم، برای حرکت در مسیر رشد را تامین کردند.

با تعلیم خود ائمه علیهم السلام، حداقل لازم در عرصه ی فهم شریعت، تحت مقوله ی اجتهاد، حاصل شد و فقیهان، بار رسالت ائمه علیهم السلام را در این حوزه - حوزه ی تفسیر دین - به دوش کشیدند .

بعد دیگر شئون امامت، اجرای قانون شریعت است که بالمآل به عدالت مطلق ختم می گردد . حکومت و مدیریت جامعه نیز، عرصه ی حضور معصوم برای راهنمایی و رشد انسان ها به سوی کمال است .

حلقه ی سوم، اضطرار بشری و نیاز به مدیریت معصوم است که قانون فرا انسانی را با فهمی عاری از خطا و توانی معصومانه، به اجرا بگذارد . این مهم، بر خلاف دو عامل گذشته، یک سویه و یک طرفه نیست، بلکه تحقق آن، وابسته ی یک نوع تعامل و خواست دو طرفی است، یا بهتر بگوئیم منوط به خواست مردم است .

حکومت بر مردم، فرع قبول آنان است و حرکت اصلاحی انبیا، از همان آغاز، برای این بوده که مردم، خود، به قسط قیام کنند «لیقوم الناس بالقسط» . تحقق حاکمیت معصوم، ظرفیت و قابلیت و بلوغی خاص می طلبد .

انسان باید به جایی برسد که خیر خودش را که تن دادن به حاکمیت عدل است، تشخیص بدهد . تجربه ی حاکمیت معصوم، بدون بلوغ و کمال در فهم، با شکست و عدم توفیق ظاهری روبه رو می شود . رسیدن به این بلوغ فکری، زمینه و زمان می خواهد . انسان، با رشد و توسعه در علوم و تجربه ی انواع حکومت ها و یاس عمومی از مدیریت غیر معصوم، می یابد که رشد و سعادت خویش، در گرو یاس از زمین و زمینیان و جستجوی حلقه ی سوم، یعنی مدیریت معصوم است . مدیریت دانش و ارزش نه مدیریت خواهش .

هر مدیریتی غیر از مدیریت ارزشی، اگر عنان جامعه را به دست بگیرد، و لو در نقاب موجه و عناوین فریبا، دوری از مسیر حرکت و رشد است . جامعه ی هبوط زده، شاید بتواند با مدیریت علمی، آن هم علم در مقابل دین، حیات خود را اداره کند، اما جامعه ی مدنی ایمانی، بر محوریت مدیریت ایمان و علم توأم با آن (مدیریت ارزش) راه رشد و صلاح خود را می یابد .

همین جا، به اشاره می گویم، در عصر فقدان و حرمان از مدیریت معصوم، نیابت فقها از معصوم در حاکمیت، به حرکت و رشد جامعه ی انسانی به سوی کمال، کمک مؤثر و شایانی می کند . فقیهان، به نص معصوم علیه السلام، همچنان که در عرصه ی فهم شریعت، نایبان معصوم اند و مراجعه ی به آنان، مآجور است، در حوزه ی مدیریت و حاکمیت نیز جانشینان آن امام همام اند تا جامعه، با تجربه ی حکومت دینی، خود را برای تجربه ی حکومت معصوم، آماده کند .

تحقق حکومت معصوم، وامدار ایجاد مقتضی و رفع موانعی است که سد فهم و خواست انسان ها است، لذا در روایات، آمده است که در آستانه ی حکومت امام مهدی (عج) قتال با ائمه ی کفر و کسانی که صد عن سبیل الله کنند، و به عنوان یک حرکت نمادین، قتل شیطان، تحقق می یابد .

در طرف تامین ایجاد مقتضی، تکمیل عقول عباد، آموزش و تعلیم عمومی، رشد علم و . . . مطرح می شود . با ایجاد مقتضی و رفع موانع، زمینه ی تحقق حکومت عدل جهانی، با مدیریت معصوم، به سرانجام می رسد . و با تحقق حلقه ی سوم، مدیریت معصوم علیه السلام، آرمانشهر موعود همه ادیان و ملت ها بدست ابر مرد موعود جهان بشری «مهدی الامم» تحقق می یابد .

به امید آن روز

- (1) در متون دینی نیز مشابه این نکته وجود دارد که اذا بنی الملک علی قواعد العدل - نصر الله موالیه و خذل معادیه (میزان الحکمة، ح 9، ص 189).
- (2) نبوت تطبیقی اسلامی - مسیحی (پایان نامه ی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام دانشگاه قم) از نویسنده، ص 91.
- (3) فرازهایی از اسلام، ص 25؛ بررسی های اسلامی، علامه ی طباطبایی .
- (4) وحی یا شعور مرموز، علامه ی طباطبایی .
- (5) نبوت تطبیقی اسلامی - مسیحی، ص 91 .
- (6) اصول مسیحیت، ساروخاچیکی .
- (7) الکسیس کارل، کتابی به نام انسان موجودی ناشناخته، در همین موضوع نگاشته است .
- (8) تین: 4 و 7
- (9) در قرآن مجید، طبق عقیده ی مفسران، استدلال بر اثبات وجود خدا، یا ارائه نشده یا در یکی دو مورد بیش تر نیست و نیز کتاب مقدس، با این عبارت شروع شود که "خدا بود و کلمه، با خدا بود"; یعنی، وجود خدا را نخستین مبنای مسلم و غیر قابل بحث خود گرفته است .
- (10) ملاصدرا، ضمن فهم این دقیقه، نکات لطیفی از کریمه ی «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه» استفاده کرده است . خوانندگان محترم را به الشواهد الربوبیة، اشراق نهم از شاهد دوم، تحت عنوان «حکمت عرشیه» ارجاع می دهیم .
- (11) عبدالکریم سروش، کیان، ش 29، ص 14 .
- (12) انعام: 153: «و لاتتبعوا السبل فتنفرق بکم عن سبیله» .
- (13) واللازم لکم لاحق .
- (14) زیارت جامعہ ی کبیره .
- (15) الشواهد الربوبیة، ملاصدرا، اشراق دوازدهم، شاهد دوم از مشهد چهارم .